



فرناز قلعه‌دار  
روزنامه‌نگار

از آخرین باری که سمانه و همسر و دو دخترش به ایران آمده بودند ۴ سالی می‌گذشت. زن جوان خیلی دلتنگ مادر و پدرش شده بود اما مشکلات کاری و شرایط زندگی مجالی برای سفر به ایران و دیدار خانواده به آنها نداده بود. سمانه حدود ۱۵ سال قبل برای ادامه تحصیل به نروژ رفته بود و همانجا هم ازدواج کرده و حالا دو دختر کوچک داشت. شوهرش مرد خوبی بود و همیشه از داشتن چنین همسری خدا را شکر می‌کرد. با وجود او و دو دختر زیبایش زندگی خوبی داشت و تنها ناراحتی اش دوری از پدر و مادر بود. یک شب همسرش در حالی که یک جعبه شیرینی در دست داشت به خانه رفت دخترانش مثل همیشه به استقبال پدر رفتند و در حالی که او را در آغوش کشیدند مرد جوان با مهربانی گفت: مادران کجاست؟ اولین با هیجان کودکان مادرش را صدا کرد و زن جوان که در آشپزخانه سرگرم درست کردن شام بود با لبخندی بر لب بیرون آمد و با دیدن جعبه شیرینی پرسید: خیر باشه خبری شده که شیرینی خریدی؟ مرد جوان خندید و گفت: بله آن هم چه خبر خوبی. بیا بنشین تا برایت تعریف کنم. اتفاق خوبی که مدت‌ها منتظرش بودیم بالاخره افتاد. بعد در حالی که دو پاکت در دست داشت به همسرش گفت: این چهار تا بلیت هواپیما برای سفر به ایرانه. این هم بلیت مراسم جشنی که برای ایرانیان مقیم خارج از کشور در ایران ترتیب داده‌اند و ما هم دعوتیم. زن جوان از خوشحالی فریادی کشید و در حالی که همسر و دخترانش را در آغوش می‌کشید به سمت تلفن رفت و گفت: باید این خبر خوب رو به مامانم بگم خیلی خوشحال میشه. یک هفته بعد سمانه و همسر و

دو دخترش وارد ایران شدند. حالا دیگر کل خانواده در خانه مادر سمانه جمع شده بودند و جشن و شادی بر پا بود. مادر بزرگ با دیدن نوه‌هایش بعد از ۴ سال سر از پا نمی‌شناخت میهمانی مفصلی ترتیب داده و به همه خوش می‌گذشت. دو هفته از حضور این خانواده در ایران گذشته بود و به شب جشن بزرگ ایرانیان مقیم خارج از کشور نزدیک می‌شدند آن شب سمانه و همسرش به همراه خواهرزاده‌اش راهی جشن شدند در آخرین دقیقه مینا خواهرزاده دیگر سمانه گفت: خاله من هم می‌توانم با شما بیایم؟ سمانه گفت: عزیزم تو بچه کوچک داری و بهتر است پیش بچه بمانی چون ما ممکن است تا دیروقت در جشن بمانیم. اما مینا گفت: نه بچه را چند ساعت پیش مادرم می‌گذارم خیالم راحت است. دلم می‌خواهد همراه شما بیایم. سمانه باز هم مخالفت کرد اما وقتی سوار خودرو شدند تا به محل جشن بروند مینا یکدفعه در ماشین را باز کرد و سوار شد سمانه هم دیگر حرفی نزد و با هم راهی جشن شدند. دو دختر سمانه هم پیش مادر بزرگ ماندند تا بیشتر کنار هم باشند بخصوص که دو روز بیشتر فرصت نداشتند پیش پدر بزرگ و مادر بزرگ باشند و باید به نروژ برمی‌گشتند. آخرین روزهای سفر خوب و خوش به وطن را پشت سر گذاشته بودند و با یک دنیا خاطره خوب قرار بود برگردند اما افسوس که روزگار سرنوشت تلخی برای این دو دختر رقم زده بود. شامگاه پنجشنبه بود و سمانه و شوهرش به همراه دو دختر جوان راهی جشن شدند. لحظات شاد و فراموش نشدنی را در جشن تجربه کردند. کم‌کم به نیمه شب که رسیدند همسر سمانه از آنها خواست به خانه برگردند هر چهار نفر سوار خودرو شدند خیابان‌ها در آن ساعت شب خلوت بود. مرد جوان رانندگی می‌کرد و همسرش و خواهرزاده‌ها

از جشن و اوقات خوشی که داشتند صحبت می‌کردند. مرد جوان به پیچ بزرگراه که رسید با سرعت کم به سمت بزرگراه پیچید اما ناگهان صدای وحشتناکی آنها را در جا میخکوب کرد. آنقدر صدا شدید و رعب آور بود که در یک لحظه تصور شد یک بمب کنارشان منفجر شده است. سمانه که از یادآوری آن شب شوم بغض گلپوش را می‌فشرد و راه نفسش را بند می‌آورد، گفت: وقتی چشم باز کردم کنار بزرگراه افتاده بودم. مردی بالای سرم بود. به زحمت بلند شدم و در حالی که شوکه بودم و بدنم به شدت درد می‌کرد چشمم به خودروی همسر افتاد. صندوق عقب آتش گرفته و درها قفل شده بود. خواهرزاده‌هایم وحشت‌زده به شیشه‌ها چنگ می‌زدند و تقاضای کمک می‌کردند. همسر سعی داشت کمر بند ایمنی اش را باز کند اما قفل شده بود. همان موقع چند نفر با دیدن این صحنه برای کمک به طرف ما دویدند که ناگهان صدای انفجار وحشتناکی در فضا پیچید و شعله‌های آتش و دود همه جا را گرفت. باورم نمی‌شد عزیزانم جلوی چشمانم به همین راحتی و در یک چشم‌به‌هم‌زدن در آتش سوختند و من هم نتوانستم هیچ کاری برایشان انجام دهم. فقط فهمیدم که راننده یک خودروی مدل بالا باعث این تصادف شده بود و بدون اینکه بماند و به ما کمک کند فرار کرد. در این حادثه همسر و دو خواهرزاده‌ام جان باختند. دخترانم یتیم شدند و از همه بدتر دختر یک ساله مینا بدون مادر شد. سهل‌انگاری و بی‌توجهی یک راننده زندگی چند خانواده را نابود کرد و در نهایت هیچ مجازات سنگین و تنبیه کننده‌ای هم متحمل نشد. پسر جوان که دانشجو بود وقتی دستگیر شد گفت که آن شب کورس گذاشته بود و به خاطر خودروی مدل بالایش و هیجان رانندگی با سرعت زیاد در حرکت بوده که این بلا را سر خانواده من آورد. شوهرم همیشه می‌گفت: اگر مردم وصیت می‌کنم جسد من را به ایران ببرید و در خاک وطن دفن کنید نمی‌دانستم در این سفر آرزویش برآورده می‌شود.

آرزوی تلخی که  
در سفر به ایران  
بسر آورده شد

## مجازات رانندگان متخلف

رانندگی، کاری بسیار حساس است که لحظه‌ای سهل‌انگاری در آن ممکن است تبعات جبران‌ناپذیری به همراه داشته باشد. قوانین در تصادفات رانندگی از جنبه مجازات به چند بخش تقسیم می‌شود. در برخی موارد که دو خودرو با هم برخورد می‌کنند اگر خسارت فقط به خودروها وارد شده باشد قوانین خاص خود را دارد اما اگر در این تصادف‌ها به

رانندگان یا سرنشینان خودرو آسیب وارد یا منجر به مرگ شده باشد قوانین، برای مقصران مجازات خاصی در نظر گرفته است. حال در برخی موارد راننده پس از تصادف به هردلیلی اقدام به فرار می‌کند. گذشته از جنبه انسانی و اخلاقی چنین اقدامی منجر به افزایش مجازات برای فرد فراری می‌شود. در حالی که او می‌تواند با امداد رسانی

بموقع هم یک زندگی را نجات دهد و هم در تخفیف مجازات خودش مؤثر باشد. حال اگر راننده‌ای بر اثر بی‌احتیاطی تصادفی کند که منجر به قتل غیرعمدی شود به شش ماه تا سه سال حبس و پرداخت دیه در حق اولیای دم در صورت مطالبه ایشان محکوم می‌شود. در ماده ۷۱۴ قانون مجازات اسلامی

آمده است: هرگاه بی‌احتیاطی یا بی‌مبالائی یا عدم رعایت نظامات دولتی یا عدم مهارت راننده (اعم از وسایط نقلیه زمینی یا آبی یا هوایی) یا متصدی وسیله موتوری منتهی به قتل غیرعمدی شود مرتکب به شش ماه تا سه سال حبس و نیز به پرداخت دیه در صورت مطالبه از ناحیه اولیای دم محکوم می‌شود.

البته اگر راننده فرار کند یا مشخص شود در حالت مستی یا بعد از مصرف مواد مخدر رانندگی می‌کرده است نه تنها تخفیفی در مجازاتش اعمال نمی‌شود بلکه موجب تشدید مجازات راننده نیز می‌شود و البته دادگاه می‌تواند علاوه بر مجازات فوق مرتکب را برای مدت یک تا پنج سال از حق رانندگی یا تصدی وسایل موتوری نیز محروم کند.